

مرگ غزالی

«فرار از مدرسه» روایتی مفصل از زندگی اوست و به قول راوی اش «زندگی یک قهرمان» که سال ۴۹۰ خورشیدی در چنین روزی در توس از دنیا رفت.



«فرار از مدرسه» روایتی مفصل از زندگی اوست و به قول راوی اش «زندگی یک قهرمان» که سال ۴۹۰ خورشیدی در چنین روزی در توس از دنیا رفت.

به گزارش ایسنا، روزنامه اعتماد نوشت: «آن زمان ۵۵ سال عمر داشت و گوشه گیری و سکوت را سبک زندگی اش کرده بود. عمرش را در جست وجوی حقیقت گذاشت؛ عمری که در بین مردم ساده و عادی آغاز شد و میان همان ها هم به پایان رسید. دانشمندی با مطالعات گسترده و فراوان بود اما برای دانش، آنجا که در خدمت جاه و مقام قرار می گرفت - و ناخالص می شد - هیچ ارزشی قائل نبود و حتی با نوعی بی اعتنائی آمیخته به تحقیر، همنشینی با علمای دیگر را رد می کرد.

هم در کلام از خودش نبوغ و اصالت نشان داد و هم بر فیلسوفان بعد از خودش تأثیرات عمیقی گذاشت؛ هر چند به درستی گفته اند که کار او در فلسفه بیشتر جنبه ویرانگری داشت تا سازندگی که «در واقع فلسفه و هرگونه کوششی که می خواست مسائل مربوط به ایمان، به روح و به خدا را با عقل و برهان حل کند نزد او بی حاصل می نمود و از این رو بود که وی هم کلام را کنار گذاشت و هم فلسفه را عاری از جاذبه یافت. یقین ایمانی که او در تمام عمر خویش آن را با صدق و صمیمیت در مدرسه طلب کرده بود در چهاردیوار تنگ مدرسه و در لابه لای اوراق ملال انگیز کتاب گنجیدنی نبود. قول اهل تعلیم هم که به حجت - قول امام - متکی می شدند نمی توانست خاطر وی را که از توفان بی آرام شک گذشته بود آرام کند.» پس درس و مدرسه و مریدپروری را - که عموم دانشمندان عصر به آن عادت و به سنتی میان خودشان تبدیل کرده بودند - کنار گذاشت و از قیل و قال گریخت. در نهایت فقط تصوف برایش باقی ماند و ایمانی صمیمی و آرامش بخش به امکان اتصال به وحی که البته در اینجا هم میانه روی و پایبندی به شریعت را ضروری می دید.

اما «چیزی که زندگی فکری غزالی را به رغم انتقادهایی که بر آن وارد هست، عظمت و درخشندگی می بخشد صمیمیت و صدقی است که در لحن بیان او هست و در گذشته فقط حاسدان و معاندان او در قبولش تردید داشته اند. در واقع، وقتی انسان کلام غزالی را در باب آن چه به حقیقت و یقین دینی مربوط است می خواند تمام دنیای اسلام را در حال شهادت می یابد. تمام شک و تردید فیلسوفان، تمام ناپاوری ماده پرستان و تمام بی قیدی کسانی که به دنیا روی علاقه ای ندارند در مطالعه آثار غزالی فرو می شکنند و در هم فرو می ریزد و برای خواننده محقق این احساس دست می دهد که گویی دارد همه دنیای اسلام را در تمام سادگی و صفای خویش مشاهده می کند. کسی که از قرآن سخن می گوید انگار از خدایی ناطق حرف می زند و کسی که به سخن غزالی گوش می دارد گویی صدای کسی را می شنود که دعوت به سکوت می کند - برای شنیدن این ناطق. در این صدا نه تلخی هست نه نومیدی و همین است که به آن آهنگی دلپذیر می بخشد. حتی تصویر مرگ، تصویر قبر و عذاب که در آهنگ مطمئن و مهیب این صدا موج می زند چنان نیست که انسان را به بدبینی و نومیدی بکشاند.» راوی می افزاید زندگی غزالی به دنیای اسلام آموخت که برای آن چه انسان حقیقت می خواند می توان - و باید - همه چیز دیگر را فدا کرد.»